

محمدرضا هیودی... (این تحلیل صرفاً دیدگاه نویسنده بوده و انتشار آن به منزله موضع انجمن نیست)...

فرایند تاریخی توسعه جوامع، مبتنی بر اندیشه ای پویا، و محیط مساعدی بود که مدنیت را بر بستر جغرافیا بوجود می آورد. سنت، ادبیات، فرهنگ قومی و بومی نیز از پایه های شکل گیری این مدنیت بود. هرچه هماهنگی بین عوامل و عناصر جغرافیا و جامعه انسانی بیشتر بود، کیفیت و شتاب زمانی توسعه نیز افزایش می یافت. گذشت زمان با همراهی مدنیت که در واقع فرایند تاریخی را شکل می داد، پیچیدگی ها را بوجود می آورد. این پیچیدگی ها ناشی از افزایش تولید و به تبع آن مازاد تولید بود. مازاد تولید ثروت و قدرت را به دنبال داشت و انسان مدنی را وا میداشت با سیاست، استراتژی، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی، و به همراه علم و فن آوری؛ استراتژی های سیاسی جغرافیا محور خود را برای دفاع، امنیت و تهاجم در برابر رقیبان به کار گیرد. این شرایط در طول تاریخ در جوامع بدوی، مدنی، توسعه یافته و مدرن کنونی؛ براساس منافع جمعی و ملی، و در اکثر مواقع خارج از خواسته ها و تمایلات خانوادگی، قومی، حزبی و ایدئولوژیک پیگیری می شد. در واقع این نوع استراتژی های سیاسی، به همراه جغرافیا، برمدار سیاست های کلی و منفعت طلبانه استوار بود؛ و بوسیله نخبگان اکثر کشورهای دموکراتیک و توسعه محور تعیین و تبیین می شد. این نوع استراتژی های سیاسی جغرافیا محور مبتنی بر منافع جمعی و عمومی؛ بازده خود را به شکل ثبات سیاسی و توسعه مدنی؛ به همراه ژئوپلیتیکی در راستای حفاظت سرزمینی و قدرت سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی نشان می داد.

اکنون با توجه به عوامل و عناصر گفته شده، این سوال مطرح می شود که، موانع سیاسی داخلی و خارجی توسعه کشور کدامند، و راه های برون رفت از آن چگونه است؟

ایران در طول تاریخ هزاران ساله خود، و به گواه تغییرات انسان ساخت در بستر محیط جغرافیایی فلات وسیع آن؛ افکار، اندیشه ها، اقوام، دولت ها و حکومت های بسیاری را تجربه کرده است. این عوامل و عناصر انسانی و جغرافیایی کلی، به همراه متغیرهای فراوان دیگر، و با حکومت ها و دولت های متنوع، به تشکیل جامعه ای مدنی منجر شد. فراوانی حاکمیت ها و دولت های سیاسی در ایران، تنوع در آرا، افکار، اندیشه ها، ایدئولوژی ها، فرهنگ و اقتصاد را به دنبال داشت. توجه حاکمیت های سیاسی ایران به هرکدام از این عوامل و عناصر انسانی و جغرافیایی، و استراتژی های سیاسی منتج از آن، منجر به تغییرات در محیط و سرزمین سیاسی، اقتصادی و جمعیتی نیز می شد. هرچه اندیشه کثرت گرا تر و استراتژی های سیاسی جغرافیا محور پویا و سیال تر بودند؛ کشور قوی و وسیع تر، اقتصاد توسعه یافته تر، فرهنگ غنی تر، جمعیت با کیفیت تر و حوزه مدنی جهانی تر بود. برعکس آن نیز صادق بود. چنانچه حاکمیتی سیاسی در ایران براساس یک اندیشه تک بعدی و تک محوری دین، مذهب، قوم و نژاد خاص شکل می گرفت؛ اقتصاد توسعه یافته تر، فرهنگ و حوزه سرزمینی آن محدود؛ و جامعه مدنی ایستایی را بوجود می آورد. امنیت و دفاع نیز به همان اندازه تحت تاثیر متغیرهای ایجاد شده از این عوامل پویا و محدود کننده بود. مهمتر از آن سیاست های ژئوپلیتیکی بود که بر حوزه های سرزمینی داخلی و جغرافیای مجاور اثرگذار بود. این استراتژی ها، حوزه ها و مناطق ژئوپلیتیکی خاصی را شکل می داد، که گاهی به ثبات سیاسی، امنیت، توسعه، پویایی و سیالیت، و هرزگاهی نیز به انقباض، اشغال و تکه پاره شدن سرزمین منجر می شد. این عوامل مثبت و منفی ژئوپلیتیکی به کرات در طول تاریخ ایران وجود داشته است. اما عوامل منفی ژئوپلیتیکی به مراتب بیشتر بوده است. این کدهای منفی ژئوپلیتیکی، ناشی از اندیشه ای تک محور بوده، که به تغییرات منفی محیط جغرافیایی و به تبع آن جامعه ای توسعه نیافته منجر شده است.

اما در دوره های ابتدایی و میانی تاریخ ایران؛ به علت شرایط مساعد جمعیتی و قومی که متأثر از اندیشه ای پویا و جغرافیایی

متنوع بود؛ ثباتی سیاسی را بوجود آورد، که این ثبات سیاسی خود منجر به قدرت شد. این قدرت، منطقه ای ژئوپلیتیکی را در فلات ایران شکل داد. سپس حاکمیت های سیاسی قدرتمند فلات ایران، برای ایجاد امنیتی پایدارتر و دفاعی موثر در ورای منطقه ژئوپلیتیک فلات مرکزی، حوزه ژئواستراتژیک را شکل دادند. بعدها حوزه ژئواستراتژیک شکل گرفته، تقریباً به مدت هزار سال از منطقه ژئوپلیتیکی مرکزی حفاظت کرد. بعد از دوره تاریخی میانه و ظهور دوران جدید و شکل گیری قدرت های نو، مناطق ژئوپلیتیکی و حوزه های ژئواستراتژیک نیز به نفع قدرت های نوظهور تغییر پیدا کرد. این شرایط به ضرر قدرت های سنتی از جمله ایران تمام شد. این عوامل کم و بیش تا دوران معاصر و مدرن پابرجا ماند.

در دوران معاصر، حاکمیت های سیاسی بی ثبات و وابسته؛ باعث تقویت ایدئولوژی، ناسیونالیسم منفی، دیکتاتوری، توسعه نداشتگی اقتصادی، ناپایداری امنیتی و دفاعی، جغرافیای سرزمینی ناپایدار، و نهایتاً ژئوپلیتیکی متزلزل شد. این عوامل و عناصر ناپایدار، به همراه جغرافیای دارای منابع راهبردی و به شدت رقابتی، در دوران معاصر و مدرن، به تضعیف هرچه بیشتر کشورهای هم‌اند ایران کمک کرد. این شرایط متأثر از استعمار جغرافیایی است که طی سه دهه اخیر شکل گرفته، و اکنون نیز ادامه دارد. در دوره حال نیز استعمار به نوعی دیگر و همچنین در تمام زمینه ها و در ابعاد فضایی و جغرافیایی و به شکلی پیچیده در جریان است. کشور ایران نیز از این قائنده مستثنی نمی باشد. اما چگونه و به چه شکل کشور متأثر از این استراتژی های سیاسی جغرافیا محور می باشد. به نظر می رسد دو عامل استراتژی های داخلی و خارجی حاکمیت های سیاسی، و قدرت های استعماری چند دهه اخیر از مهمترین عوامل تاثیرگذار باشند.

ایران در طول دوران معاصر و اکنون، میدان رقابت قدرت های فرامنطقه برای به دست آوردن قدرت بیشتر بواسطه منابع و موقعیت جغرافیایی آن بوده است. در دوره های اول و میانی دوره معاصر، دخالت ها بصورت اقدام نظامی مستقیم و سپس نظامی و سیاسی بود. اما اکنون و در دوره مدرن مجموعه ای از متغیرهای پیچیده وجود دارد. این پیچیدگی بصورت مجموعه ای از عوامل و عناصر خود را نشان می دهد منابع موجود در خشکی و دریا، آب راه های زمینی و دریایی، زمین های حاصلخیز، کوه ها، دره ها، سرزمین های مساعد برای توریسم، اقلیم های متنوع، سرزمین های دارای مکان های مقدس و مذهبی، محیط های سالم از لحاظ زیستی، سواحل طولانی و مناسب برای ایجاد بنادر؛ به همراه نیروی انسانی با کیفیت و فنی مدیریت محور، و همچنین موقعیت جغرافیایی، مهم هستند. این عوامل و عناصر در جغرافیای فیزیکی ژئوپلیتیک موثر هستند، در حالیکه عوامل و عناصر ذهنی، روحی و روانی ملی و حاکمیت سیاسی و همچنین بین المللی به همان اندازه در ژئوپلیتیک داری اهمیت می باشند. همه این عوامل و عناصر به طور کلی و در جزئیاتی بشمار، در ژئوپلیتیک تاثیرگذار است. این عوامل باعث قدرت، و قدرت نیز منافع ملی را تأمین می کند. ایران در بسیاری از موارد دارای این شرایط است. اما شرایط مذکور برای اینکه به قدرت ملی کمک کند، به ضعف ملی مبدل گشته، و میدان رقابت ژئوپلیتیکی قدرت ها را مهیا کرده است.

دلایل آن نیز این است که، در طول چند دهه گذشته، جغرافیای سرزمینی کشور به علت دارا بودن کدهای ژئوپلیتیکی مثبت فراوان، وابستگی و ضعف مدیریت های سیاسی داخلی، جذابیت زیادی برای قدرت های فرا منطقه ای، داشته است. این جذابیت در دوره های زمانی کوتاه به دستور کاری برای اشغال، کودتا، میدان رقابت های اطلاعاتی و امنیتی، جنگ و دخالت های سیاسی قدرت های برتر بر علیه کشور شده است. این شرایط در حال حاضر نیز فعال بوده و بحران های اقتصادی، سیاسی، انسانی، فرهنگی، امنیتی، دفاعی و مهمتر از آن ژئوپلیتیکی و در سطحی بالاتر ژئواستراتژیک را بر کشور تحمیل کرده است.

این قدرت های فرامنطقه ای که با هم در حال رقابت هستند؛ در دوران مدرن با استفاده از شیوه های پیچیده مدیریتی و سیاسی و با تحمیل هزینه های اقتصادی و انسانی به کشورهای وابسته به صورت عملی و عینی، و دیگر کشورها به طور

نامحسوساً اهداف ژئوپلیتیکی خود را به پیش می برند. در واقع در دوران مدرن قدرت های فرا منطقه ای امور استراتژیک خود را با هزینه های مالی و انسانی کشورهای حاشیه به پیش می برند. عمده ترین بار مالی و انسانی نیز برعهده قدرت های موثر منطقه ای، و ویرانی کشورهای نیابتی می باشد. شواهد این امر را نیز میتوان در جنگ ها، استبداد داخلی، مکمل های استراتژیک تحمیلی در خارج از مرزهای سیاسی، توسعه نیافتگی فرهنگی، اقتصاد تک محصولی و علوم وارداتی و عدم پژوهش محوری را در آموزش نیروی انسانی مشاهده کرد.

این نوع استراتژی های سیاسی در طول تاریخ بشریت بی شمار بوده و باعث جنگ های خانمان سوز، گسستگی اقوام، اجتماعات، ملت ها؛ تغییرات اقلیمی و زیست محیطی، بیماری های واگیردار، خشک مذهبی، استعمار، واگرایی جامعه انسانی نسبت به هم، خودبیکانگی فرد و جامعه، طبقاتی شدن شدید جامعه ملی و فاصله گیری جامعه جهانی شده است. همین عوامل و عناصر در سیاست های ژئواستراتژیک و مناطق ژئوپلیتیکی زیرمجموعه آن مخرب تر بوده است. به گونه ای که جغرافیا به عاملی در دست حاکمان سیاسی قدرتمند جهان برای بهره کشی و آشوب به نفع خود، به جای توسعه جهانی تبدیل شده است. اثر اصلی این عوامل نیز بر روی جوامع حاشیه ای و توسعه نیافته می باشد، که عمدتاً بوسیله عوامل وابسته که جوامع متحجر، نا آگاه، ایدئولوژیک و مذهبی سنت گرا را براساس منافع خود و قدرت های محور مدیریت می کنند صورت می گیرد. این عوامل متکی به اندیشه ایستا و تک محور (سیاسی)؛ جغرافیایی مخرب، آلوده، بسته و متضاد با منافع کشور (ژئوپلیتیکی متزلزل و گسسته) را به همراه داشته، و نتیجه ای جز توسعه ناپایدار و جامعه ای واپسگرا نخواهد داشت.

براین اساس نخبگان سیاسی باید با اتخاذ استراتژی سیاسی معقول در سطح ملی و بین المللی، و تغییر در سیاست داخلی و خارجی، و همچنین تلطیف ایدئولوژی، از هدر رفتن بیشتر منابع و منافع ملی جلوگیری کنند. اتکا به چنین استراتژی سیاسی موجب تضعیف رقابت قدرت ها در منطقه و ایران شده، و توازن قوا را به نفع کشور ما تغییر خواهد داد. در ابعاد جغرافیایی نیز این استراتژی های سیاسی، از تهدید حوزه های مجاور و همسایه جلوگیری کرده و ژئوپلیتیک امنیتی نسبتاً پایداری را برای کشور به ارمغان خواهد آورد. اصولاً در پیش گرفتن سیاست تعامل با تمام قدرت های فرامنطقه ای توسط ایران، راه را برای سواستفاده و بهره برداری استراتژیک قدرت هایی که در یک دسته بندی سیاسی در مقابل رقیب بین المللی خود قرار دارند، و ایران را وجه مصالحه قرار می دهند خواهد بست. در پیش گرفتن این چنین تعامل سیاسی معقول و عملگرایی، به پیشبرد استراتژی های سیاسی و ژئوپلیتیکی کشور کمک بیشتری خواهد کرد. اتخاذ استراتژی های سیاسی تعامل محور، باعث دستیابی به عوامل و عناصر جغرافیایی و انسانی مثبت شده و ثبات سیاسی که مستلزم توسعه پایدار است را موجب خواهد شد. اصولاً استراتژی سیاسی ایدئولوژیک و مقاومت محور، اندیشه ای نسبی است که کشورها برای رسیدن به منافع آنی در مقاطع زمانی کوتاه (همانند ایالات متحده که از مذهب در بعضی مقاطع استفاده میکنند) بکار می گیرند. این سیاست نمی تواند در دراز مدت منافع ملی کشوری را تأمین کند. لازمه تأمین منافع ملی، داشتن تکرر در آرا و عقاید تساهل گونه مورد قبول جامعه بین الملل و اکثریت ملی، به همراه مجموعه ای از عوامل و عناصر مثبت ژئوپلیتیکی است. اتخاذ و راه دسترسی به این نوع استراتژی های معقول و واقع گرانها؛ کنار گذاشتن سنت های متحجر و قوم محور است. سنت های متحجر و قوم محوری که تقریباً نیمی از تاریخ ایران را در بر گرفته، و ژئوپلیتیکی گسسته و مدیریتی ظالمانه را بر آن تحمیل کرده است. بنابراین راه دستیابی به یک توسعه پایدار مبتنی و متکی به دو عامل مهم و پایه ای است. اندیشه مهمترین عامل بوده و در درجه دوم اهمیت جغرافیا قرار دارد. اندیشه ی پویا، علم محور و کلیت گرا، چه در داخل مرزهای سیاسی و سرزمینی و چه در سطح بین الملل مهم می باشد. این نوع استراتژی سیاسی تأمین کننده منافع جمعی و ملی در داخل، و تعامل و همگرایی در سطح بین المللی است. جغرافیا با تمام عوامل و عناصر تشکیل دهنده آن به همراه سیاست، که ژئواستراتژی تعبیر می شود، و مناطق ژئوپلیتیکی طبیعت پایه ی بوجود آورنده آن، محرک مهم بعدی به شمار می رود. اعتقاد به چنین استراتژی سیاسی و التزام به اجرای آن، دو ستون اصلی توسعه پایدار هر جامعه ای در چارچوب مرزهای سرزمینی و سیاسی است. این نوع استراتژی سیاسی جغرافیا محور، عامل محرک توسعه پایدار جامعه در همه جوانب آن، و ایجاد کننده قدرت یک کشور و مانع دخالت بیگانه است. در مقابل استراتژی های سیاسی تک بعدی، ایدئولوژیک و مبتنی برگذاره های عامه پسند، و در راستای منافع فردی، حزبی و گروهی، و همچنین مورد پذیرش عده ای محدود از تخبگان جامعه، خروجی جز واگرایی، تحجر و ایستایی اندیشه، به همراه جغرافیایی مخرب که پایه ی ژئواستراتژی تهدید آمیز و ژئوپلیتیکی ناکارآمد خواهد بود، نتیجه ای دیگر در بر نخواهد داشت. این عوامل و عناصر در شکل گیری وضعیت کنونی

ایران موثر بوده، و تجدید نظر جدی در سیاست های راهبردی ملی و بین‌المللی و مرتبط با حوزه های اندیشه و جغرافیا را می‌طلبد.

به طور کلی رویکرد به سیاست های استراتژیک تک محور و خطی و مبتنی بر اندیشه ای تک بعدی (در سطح ژئواستراتژیک و جهانی مانند اتحاد شوروی)، همانند ایدئولوژی (در سطح ژئوپلیتیک منطقه ای مانند عراق، لیبی و...)، ملی‌گرایی (مانند مصر جمال عبدالناصر)... و حتی دموکراسی (مانند سیاست های تهاجمی ایالات متحده بر مبنای دموکراسی)، برای دستیابی به توسعه ای همه جانبه قابل اتکا نیست. این نوع رویکرد سیاسی در امور ژئواستراتژیک و مناطق ژئوپلیتیک زیرمجموعه نیز شکنده است. به طوریکه در چند سده گذشته و از دوره مرکانتلیسم و هژمونی پرتغال و اسپانیا؛ صنعتی بریتانیا و دوران مدرن مبتنی بر لیبرال دموکراسی، تغییرات در حوزه های ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و تنوع و تعدد اندیشه ها؛ بیشتر کشورهای ملی و جامعه بین‌المللی را به توسعه پایدار رسانده است. بنابراین تک بعدی بودن در حوزه های سیاسی، اندیشه ای، ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک، تنها به بحران اجتماعی، گسیختگی سرزمینی و گسستگی جغرافیایی و فضایی منجر می‌شود. پیگیری چنین استراتژی تک بعدی و خطی تنها موجب تضعیف جایگاه و موقعیت جغرافیایی می‌شود، و امنیت فیزیکی و روانی را به مکانی خاص محدود می‌کند، و کشور را از امنیت زنجیره ای که خصوصیتی سیال دارد و پایدارتر می‌باشد، محروم می‌کند. این وضعیت به بحران اجتماعی و سیاسی در کوتاه مدت تبدیل می‌شود و در بلندمدت ارکان سرزمینی را با مشکل مواجه کرده، و ژئوپلیتیکی با کدهای منفی فراوان را شکل خواهد داد.

توجه به رفتارها در روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک همسایگان، هماهنگی و تضاد محیط فیزیکی و انسانی منطقه، شناسایی مکان های ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک امنیتی، از موضوع های راهبردی بر طرف کننده مشکلات آینده به شمار می‌روند. اتخاذ مدیریت های کارآمد علمی و اجرایی و دسترسی به علوم مدرن و ایجاد اندیشه ای نو متناسب با فرهنگ و جغرافیای بومی به همان اندازه دارای اهمیت می‌باشد.

به هر روی، حاکمیت سیاسی ایران باید با علم به این عناصر و عوامل و با استفاده از یک سیاست راهبردی معقول، کشور را از هزینه های هنگفت اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی، دفاعی و فرهنگی ناشی از رقابت قدرت های رقیب خارج کند. این راهبرد از تضعیف ژئوپلیتیکی جلوگیری کرده، و فضای سرزمینی داخلی و حوزه مجاور را به نفع کشور تقویت می‌کند. راه موفقیت در استراتژی های سیاسی جغرافیا محور در خارج از مرزها، و بخصوص در بعد منطقه ای، تنها در ابعاد نظامی و امنیتی امکان پذیر نیست، بلکه مستلزم داشتن رابطه و دیپلماسی محوری با تمام کشورهای قدرتمند فرا منطقه ای می‌باشد. استراتژی سیاسی غیر از این تنها به نفع معدود قدرت های فرامنطقه بوده، و قدرت یا قدرت های منطقه ای دیگر را به روبرویی با ما می‌کشاند، که اصولاً نفعی در آن برا کشور وجود نخواهد داشت. استراتژی سیاسی تک بعدی، ایدئولوژی محور، نظامی-امنیتی، تخاصم گونه و با مرزهای های بسته و محدود شده، موجب توسعه ناپایدار، تضعیف ساختارها و زیرساخت ها و اقتصادی بسته و ایستا، و مهمتر از آن ژئوپلیتیکی گسسته خواهد شد؛ که در کوتاه مدت و متمایل به دوره نسبتاً طولانی تر، باعث تهدید هویتی، امنیتی، روانی، سرزمینی، اقتصادی، اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی شده؛ و فشار ژئواستراتژیک فرامرزی دشمنان و رقیبان را تشدید، و نهایتاً به تزلزل ژئوپلیتیک سرزمینی خواهد انجامید. چنانچه حاکمیت در سیاست های راهبردی داخلی و خارجی خود که در طی چند دهه گذشته شکل گرفته بازنگری نکند، قدرت های فرامنطقه ای فشار حوزه ژئواستراتژیک اوراسیا (افغانستان و آذربایجان)، و ژئوپلیتیک منطقه ای غرب آسیا (کشورهای حوزه خلیج فارس) را بوسیله کشورهای نیابتی تشدید خواهند کرد. این فشارها در بعد سیاسی و اقتصادی نیز کشور را ضعیف و محدود نگه خواهند داشت.

پس در پیش گرفتن استراتژی (نه تاکتیکی برای کاستن از فشارها) تعامل و گفتگو بر پایه یک دیپلماسی قوی، و مبتنی بر عقل‌گرایی که به رابطه ای مستقیم بینجامد، راه حل برون رفت از بحران سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک که با هم در ارتباط و در هم تنیده هستند است. در غیر این صورت کشور هر روز در این بحران‌ها که مرتب بر پیچیدگی آنها نیز افزوده می‌شود بیشتر فرو رفته، و راه برون رفت از آنها در آینده مشکل، و مبتنی بر یک دوره طولانی خواهد بود. اگر شرایط سیاسی و اقتصادی به این شکل پایدار باشد، در آینده نه چندان دور فشار ژئواستراتژیک از مناطق جنوب، شمال، و امنیتی از شرق و غرب تشدید شده، و هزینه مضاعف مالی و سیاسی را به دنبال خواهند داشت. درحالی‌که استراتژی سیاسی تعامل و گفتگو مبتنی بر دیپلماسی قوی که به یک رابطه پایدار بینجامد، فشارهای سیاسی بر کشور را در سطح بین‌الملل، امنیتی در شرق و غرب کشور، ژئواستراتژی در شمال و جنوب و تهدید نظامی را از بین می‌برد، و از هدر رفتن هرچه بیشتر منابع مالی، اقتصادی، انسانی، حاکمیتی و روانی جلوگیری می‌کند این عوامل در حوزه ژئواستراتژیک فرامنطقه‌ای و ژئوپلیتیک منطقه‌ای نیز به تثبیت امنیت ملی و بین‌المللی منجر می‌شود، و حوزه تجارت و فعالیت‌های اقتصادی را در بعد جغرافیایی و مبتنی بر ابعاد مدنیت سرزمینی، فرامرزی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توسعه و گسترش خواهد داد. بنابراین حاکمیت سیاسی در یک مقطع زمانی حساس از هویت سیاسی خود در راستای تعهد به جایگاه ملی، منزلت اجتماعی، حفظ سرزمین و شان ژئوپلیتیکی است.

